



عقل و دیگر قوای ادراکی در قرآن

دکتر محمد عبدالله الشرقاوی

(استاد فلسفه اسلامی و ادیان تطبیقی دانشگاه قاهره)

ترجمه و تلخیص: دکتر رقیه صادقی نیری

(استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان)

اشاره: مقاله حاضر ترجمه و تلخیصی از فصل دوم از باب اول کتاب «الصوفیة و العقل» نوشته دکتر محمد عبدالله الشرقاوی است. دکتر الشرقاوی در این فصل تحقیقی درباره عقل و دیگر قوای ادراکی از منظر قرآن ارائه کرده است. ترجمه این فصل از کتاب را به دو دلیل ضروری دانستیم:

اول. در این موضوع تاکنون کمتر شاهد ارائه تحقیقی روشمند بوده ایم.

دوم. تحقیق دکتر الشرفاوی می تواند بعنوان متن پایه ای باشد که دیگر محققان به اصلاح و تکمیل آن بپردازند و دوباره کاری نکنند.

لازم است از استاد بزرگوار جناب دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی به سبب معرفی این کتاب و از خانم رقیه صادقی به خاطر ترجمه فصل مورد اشاره تشکر کنیم.

ترجمه حاضر در واقع تلخیص و گزارشی از فصل مذکور است.

مقدمه: برای تحقیق در موضوع «عقل در قرآن» به روشی اعتماد کرده ام که استقراء و جمع آوری آیات، تطبیق و تأمل مهمترین عناصر آن هستند. ابتدا آیات قرآن را استقراء کرده ام، از خلال این استقراء مرحله جمع آوری آیات مرتبط با موضوع نیز انجام پذیرفت، سپس به تأمل در آیات منتخب پرداختم.

بعد از تأمل در آیات به ملاحظاتی کلی حول موضوع «عقل در قرآن» رسیدم و با ثبت این ملاحظات به نتایجی رسیدم که شاید در پرتو آن موضع قرآن درباره عقل روشن شود.

تردیدی نیست که تطبیق عنصری حیاتی و رکنی اساسی در روش انتخابی ما بشمار می آید و بنابراین موضوع زمانی روشن می شود که وسائل یا ملکه های ادراکی انسان از نظر قرآن مشخص شود و سپس با تطبیق آنها با یکدیگر، جایگاه عقل و وظیفه و حدود آن مشخص می شود.

قرآن ملکه ها یا قوای ادراکی انسان را در پنج چیز منحصر کرده است: حواس، عقل، قلب، فؤاد و لب.

نگاهی گذرا به موضع قرآن درباره این ملکه ها یا قوا به ما نشان می دهد که برخی از اینها تحت برخی دیگر قرار می گیرد، برخی همه قوا را شامل می شود و همچنین هر کدام وظیفه مخصوص خود را دارد. تفصیل مطلب در ادامه می آید.

۱) حواس

آیات بسیاری از قرآن به حواس انسانی پرداخته که با تأمل در آنها می‌توان دریافت:

۱- خداوند حواس را نعمتهایی از جانب خداوند به انسان دانسته که مستحق شکر بوده و شکر آنها در استفاده صحیح از آنهاست. قرآن افرادی را که از این نعمتهای خدادادی استفاده بهینه ننمایند، بدتر از حیوان معرفی می‌کند:

«... لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یتصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل...» (اعراف - ۱۷۹)

دل‌هایی دارند که با آن (حقایق) را دریافت نمی‌کنند. و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند...

۲- قرآن عدم بهره‌گیری از حواس را گناهی که شایسته عذاب جهنم باشد، معرفی می‌کند:

«و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» (الملك - ۱۰) و گویند: اگر شنیده (و پذیرفته) بودیم یا تعقل کرده بودیم در (میان) دوزخیان نبودیم.

۳- قرآن کریم حواس انسان را جدا از دیگر وسائط ادراکی ندانسته و در آیات بسیاری حواس را در کنار عقل و قلب آورده است:

«... و جعلنا لهم سمعاً و أبصاراً و افئدة...» (احقاف - ۲۶) و برای آنان گوش و دیده‌ها و دل‌هایی (نیرومندتر از شما) قرار داده بودیم.

۴- قرآن ادراک حسی را مقدمه ادراک عقلی می‌داند چرا که در آیات مختلف قرآن نگرستن به آیات و نشانه‌های هستی چون «شمس و قمر»، «مدالظل»، «اختلاف لیل و نهار»، «اختلاف الستکم و الوانکم» و... توصیه شده است.

بنابراین معرفت واقعی باید با ادراک حسی آغاز شده و برای تکمیل آن باید با ادراک دیگری همراه شود که قرآن از آن با عنوان ادراک با قلب یا فؤاد یاد می‌کند. (اقبال لاهوری، ص ۱۴۶)

قرآن کریم به سان فلاسفه قدیم و جدید نقش و اهمیت حواس انسانی را نادیده نگرفته و به مانند تجربی‌های حس‌گرا (پوزیتیویست‌ها) آن را برتر از وسائط ادراک دیگر معرفی نکرده است. بلکه روش معمول اعتدال را در این زمینه نیز رعایت کرده و نقش و اهمیت متعادل برای حواس قائل شده است.

۲) عقل

خود کلمه عقل در قالب اسمی آن در قرآن نیامده است، اما مشتقات آن چون عقلوا، یعقلون، تعقلون، نعقل و... حدود ۵۰ بار و الفاظ دال بر امور عقلی چون تفکر، تدبیر، ادراک و تفکر و... به طور مکرر در آیات قرآن آمده است.

با تأمل در آیات می‌خواهیم برای سئوالات زیر پاسخ مناسبی

بیابیم:

- ۱) آیا الفاظ دال بر عقل و تعقل دلالت معین و مشخصی دارد؟
 - ۲) آیا می‌توان از مراجعه به آیات قرآن تعریف معینی از عقل ارائه داد؟
- جهت پاسخ به دو سؤال فوق به آیاتی از قرآن که ماده عقل در آنها به کار رفته، می‌نگریم:

الف - قرآن در ارتباط با امور مربوط به هستی و آفرینش می‌فرماید:

«ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلك

التي تجرى فی البحر... لآیات لقوم یعقلون» (بقره - ۱۶۴)

به راستی که در آسمان و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، و کشتیایی که در دریا روانند... واقعا نشانه‌هایی (گویا) برای خردمندان وجود دارد.

و همچنین می‌فرماید:

«هو الذى ملة الارض وجعل فيها رواسى وانهاراً و من كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يغشى الليل والنهار ان فى ذلك لآيات لقوم يتفكرون» (رعد- ۳)

و اوست که زمین را گسترانید و در آن، کوهها و رودها نهاد، و از هرگونه میوه‌ای در آن، جفت جفت قرار داد. روز را به شب می‌پوشاند. قطعاً در این (امور) برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌هایی وجود دارد.

ب- قرآن در ارتباط با امور اجتماعی می‌فرماید:

«أ تأمرون الناس بالبرّ وتنسون انفسکم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون» (بقره- ۴۴)

آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب (خدا) را می‌خوانید؟ آیا هیچ نمی‌اندیشید. و همچنین می‌فرماید:

«ضرب لکم مثلاً من انفسکم هل لکم من ما ملکتم ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فأنتم فیہ سواء تخافونهم کخیفتمکم انفسکم کذلک فصل الآيات لقوم یعقلون» (روم- ۲۸)

(خداوند) برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن (مال با هم) مساوی باشید و همانطور که از یکدیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟ [چنین نیست] این گونه، آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند، به تفصیل بیان می‌کنیم.

تأمل دقیق در آیات این نکات را برای ما روشن می‌کند:

۱- در بیشتر آیات مربوط به عقل، قرآن انسان را در امور محسوس - که دلائل و نشانه‌هایی بر وجود خداوند است - به تفکر و تعقل عمیق دعوت کرده و از این راه به ارتباط و اتصال عمیق و روشنی بین حواس و عقل اشاره کرده است.

۲- عقل و تفکر از دید قرآن امر پیچیده‌ای نبوده بلکه وضوح و بساطت

از ویژگیهای بارز آن است.

- ۳- عقل در قرآن ویژگی ممتازی است که خداوند در وجود انسان به ودیعت نهاده تا از طریق آن کسب معرفت نموده و اقدام به عمل نماید.
- ۴- عقل مورد بحث قرآن، عقل مجرد و جوهر قائم به ذاتی که برخی فلاسفه گمان می کنند نیست (ابن تیمیه، ص ۳۱)، بلکه ملکه ای الهی است که خداوند به انسان بخشیده تا در ترسیم حدود عقلی از آن بهره گرفته و او را به انجام دستورات الهی دعوت کند.
- ۵- محدوده حکمروانی این عقل مشخص بوده و در همه موارد نمی تواند حکم کند و از جمله در

الف - خدا و صفات او:

«لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار ۰۰۰» (انعام - ۱۰۳)

چشمها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد.

«...ولیس کمثلہ شی...» (شوری - ۱۱)

چیزی مانند او نیست.

ب - مشیت الهی و نحوه تعلق آن به امور

«قالت رب انی یکون لی ولد و لم یمسننی بشر» قال کذلک اللہ

یخلق ما یشاء». (آل عمران - ۴۰)

[مریم] گفت: «پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آنکه

بشری به من دست نزده است؟ گفت: چنین است. خدا هر چه بخواهد می آفریند.

ج - مسئله روح - خواه روح به معنای حیات انسانی باشد یا

جبرئیل یا وحی:

«و یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما أوتیتم من العلم

الاقلیلاً» (اسراء - ۸۵)

و درباره روح از تو می پرسند، بگو: روح از (سنگ) فرمان پروردگار

من است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.

د - مسئله غیب که از حیطه علم بشری خارج است:

«و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو...» (انعام - ۵۹)
 کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او (کسی) آن را نمی‌داند.
 هـ - زمان قیامت که البته می‌توان به عنوان یکی از فروع غیب به
 شمار آورد:

«ان الله عنده علم الساعة» (لقمان - ۳۴)
 درحقیقت، خداست که علم (به) قیامت نزد اوست.
 خداوند سبحان امور یاد شده و امثال آن را مافوق ادراک بشر بیان
 می‌کند:

«هو الذي انزل عليك الكتب منه آيات محكمات هن ام الكتب و
 آخر متشبهات فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء
 الفتنه وابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم
 يقولون ء امنا به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوالالباب» (آل عمران -
 ۱۱۷)

اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن،
 آیات محکم (صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند، و (پاره‌ای)
 دیگر متشابه‌اند (که تأویل پذیرند). اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف
 است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن
 پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی
 نمی‌داند. (آنان که) می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه (چه محکم
 و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان کسی متذکر
 نمی‌شود.

اما در ارتباط با امور دیگر عقل بشری همواره دعوت به تدبیر، نظر
 و اعتبار شده و در زمینه عنایت به ادراک عقل، بیدارکردن عقول خفته
 و رها کردن آنها از قیود خرافات و گمان، کفایت و... هیچ دینی چون
 اسلام عمل نکرده است. (سید قطب، ص. ۵۷ و ۵۸)
 ۶- شایسته است که عقل در راستای دو هدف توأمان به کار گرفته شود:
 اهداف ایمانی و هدف رفتاری در زندگی و بدین ترتیب عرصه و میدان

عمل عقل عبارتست از پدیده‌ها و امور مربوط به هستی و پدیده‌ها و امور اجتماعی و روش قرآن در تفکر و تدبر عبارت است از انتقال از جزئیات به کلیات، تجزیه و تحلیل کلیات به جزئیات و آنگاه ترکیب دوباره جزئیات و به همین منظور قرآن عقل بشری را دعوت به نظر در آفاق و انفس به هر روش و با هر وسیله ممکن می‌نماید.

«قل انظروا ماذا فی السموات والارض وما تغنی الآيات والتذکر عن قوم لا یؤمنون» (یونس - ۱۰۱)

بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ (ولی) نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد.

«قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق ثم الله ینشیئ النشاء الاخره ان الله علی کل شیء قذیر» (عنکبوت - ۲۰)

بگو: در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است سپس (باز) خداست که نشأه آخرت را پدید می‌آورد، خداوند بر هر کاری تواناست.

«و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون» (ذاریات - ۲۱ و ۲۰)

و روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی (مقتاعدکننده) است، و در خود شما، پس مگر نمی‌بینید.

۷- قرآن کریم افرادی را که از توان و نیروی عقلانی خود بهره نگرفته و آن را تعطیل کرده‌اند، پایین‌تر از حیوانات معرفی می‌کند:

«ان شرّ الذناب عند الله الصمّ البکم الذین لا یعقلون» (انفال - ۲۲)
قطعا بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.
و جزای آنها را عذاب السعیر می‌داند:

«و قالوا لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر * فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لأصحاب السعیر» (ملک - ۱۱ و ۱۰)

و گویند: اگر شنیده و (پذیرفته) بودیم در (میان) دوزخیان نبودیم.
پس به گناه خود اقرار می‌کنند. و لعنت باد دوزخیان را.

۸- قرآن کریم تنها به تشویق انسانها به تعقل، تدبیر، ترک تقلید و جمود فکری بسنده نکرده بلکه علاوه بر آن مسائل و قضایای علمی را که توسط عقل حل و فصل می‌گردند، طرح کرده و از این طریق وظیفه انسانها را در برخورد با اینگونه قضایا که به قضایای فلسفی- علمی معروف هستند، مشخص کرده است. از جمله:

۸-۱- پیدایش و آغاز هستی، وجود دنیا و آخرت و اینکه وجود دنیا دلیلی بر وجود آخرت است:

«و ضرب لنا مثلاً ونسی خلقه قال من يحيى العظام وهى رميم* قل يحييها الذى أنشأها اول مرة و هو بكل خلق عليم* الذى جعل لكم من الشجر الاخضر نارا فاذا أتنم منه توقدون* أوليس الذى خلق السموات والارض بقادر على أن يخلق مثلهم بلى و هو الخلاق العليم* انما أمره اذا اراد شيئا أن يقول له كن فيكون*» (یس، ۷۸-۸۱)

و برای ما مثلی آورد و آفرینش خدا را فراموش کرد، گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟ بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورده و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست. همو که برایتان در درخت سبز فام اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش افروزید. آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری اوست آفریننده دانا. چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش، پس (بی‌درنگ) موجود می‌شود.

اصول نظری و نتایج حاصل از این دو آیه را کندی (ص.ص ۵۶ و ۵۷)

به شرح زیر آورده است:

۱- ایجاد یک شیء پس از هستی اولیه و تبدیل آن به چیز دیگری ممکن است چرا که عقل یکبار وجود او را مشاهده کرده، بخصوص اینکه جمع اجزای پراکنده یک شیء از ایجاد و ابداع آن از عدم آسانتر است. هرچند که آسانتر و سخت‌تر نسبت به امور مربوط به خداوند بی‌معناست. و این همان دلیل ذکر شده در آیه است: «قل يحييها الذى

آنشاهها اول مره»

۲- ظهور یک شیء از نقیض خود مانند ظهور آتش از درخت سبز امکان پذیر است و لذا امکان حیات مجدد یک کالبد پوسیده و تجزیه شده وجود دارد، چنانکه یکبار با اراده الهی وجود از نقیض خود (عدم) بوجود آمده است.

۳- فعل و خلق هرچه قدر هم عظیم باشد از جانب خداوند سبحان نیاز به ماده اولیه و زمان ندارد برخلاف فعل بشری که هم نیاز به ماده اولیه داشته و هم در زمان صورت می‌گیرد.

چنانکه می‌بینیم این قضایا در آشکارترین شکل ممکن مطرح شده به طوری که عوام و خواص در حد عقول خود می‌توانند به آن رهنمون شوند.

۸-۲- از قضایایی که قرآن به صورتهای مختلف آن را مطرح کرده استدلال بر وجود خالق هستی است که علی‌رغم اختلاف تعبیر متضمن دلایل قدما و معاصرین است که در شکل اولیه خود بدین صورت طرح می‌شود: «هر اثری نشانگر موثری است»

در شکل کاملتر: «هر حادثی نیازمند به محدثی است» و در شکل فلسفی آن:

«هر ممکن الوجودی نیاز به واجب الوجودی دارد» و احتمالاً در شکل جدیدتر آن بتوان گفت:

«هر نظمی نیاز به ناظمی دارد» [۲]

«تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً وجعل فیها سراجاً وقمرأً منیراً» (فرقان - ۶۱)

فرخنده و بزرگوار است آن کسی که در آسمان برجهایی نهاد، و در آن چراغ و ماهی نور بخش قرار داد.

«الم نجعل الارض مهاداً والجبال أوتاداً وخلقناکم ازواجاً» (نبأ، ۶-۸)
آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم و کوهها را (چون) میخهایی (نگذاشتیم)؟ و شما را جفت آفریدیم.

این آیات فلاسفه را به دلایل و براهینی راهنمایی کرده‌اند. بعنوان نمونه ابن رشد (ص ۱۴۰) می‌گوید:

«انسان با آنکه به یک شی محسوس، از شکل و ظاهر آن به غایت و منفعت موجود در آن پی برده و اینکه با تغییر شکل، منفعت آن نیز از بین می‌رود. همین مطلب در ارتباط با امور اجتماعی نیز ساری و جاری است، به طوری که انسان با مشاهده نظام موجود در طبیعت از خورشید، ماه، سیارات و ستاره‌هایی که حرکات آنها ماه و سال و شب و روز را به وجود آورده و سبب وزش باد و ریزش باران و آبادی سرزمینها و... می‌گردند که در صورت اختلال بخشی از این نظام، وجود کل موجودات مختل خواهد شد. پس از آن اعتراف می‌کند که این هماهنگی در اجزاء عالم از جانب خداوند مدبری است که به تدبیر جهان هستی پرداخته است.»

۳- از دیگر قضایای مطرحه در قرآن، مسائل مورد اختلاف با ملل و ادیان دیگر است که برای رفع آن و اثبات صحت عقاید خود باید از مناقشه عقلی بهره گرفت. برای نمونه ادعای الوهیت حضرت عیسی (ع) که خداوند بیان می‌کند که این ادعا با دعوت خود حضرت مسیح به اقرار به الوهیت و وحدانیت خداوند ناسازگار است:

«و اذ قال الله يا عيسى ابن مريم ائت أنت قلت للناس اتخلفوني و ائمتي الهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي أن أقول ما ليس لي بحق إن كنت قلته و قد علمته تعلم ما في نفسي و لا اعلم ما في نفسك إنك عليم الغيوب» (مائده- ۱۱۶)

و (یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید؟ گفت: منزه می‌تو، مرا نزدیک که (درباره خویشتن) چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می‌دانستی، آنچه در نفس من است تو می‌دانی، و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم، چرا که تو خود، دانای رازهای نهانی.

اما ادعای مجوس، مانویان، زرتشتیان و ثنویه مبنی بر وجود دو خدا که یکی از آنها خالق شر و بدی و ظلمت و تاریکی است و دیگری خالق خیر و خوبی و روشنایی و نور [۳] که قرآن با برهانی کاملاً عقلی آن را رد کرده است:

«لوکان فیها آلهة الا الله لفسدتا...» (انبیاء- ۲۲)

اگر در آنها (-زمین و آسمان) جز خدا، خدایانی (دیگر) وجود داشت، قطعاً (زمین و آسمان) تباه می‌شد.

«ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من الة اذ اذ لذهب کل الة بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض سبحن الله عما یصفون» (مؤمنون- ۹۱)

خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی (دیگر) نیست، و اگر جز این بود، قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده (بود) با خود می‌برد، و حتماً بعضی از آنها بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند. منزّه است خدا از آنچه وصف می‌کنند.

در اثبات توحید نه تنها آشکارتر از این دو آیه نمی‌توان یافت بلکه جای بحثی برای وجود روش عقلانی در قرآن باقی نمی‌گذارد.

همچنین قصه حضرت ابراهیم (ع) که با سیر و سیاحت عقلی در وجود ستاره و ماه و خورشیدی که دارای افول و غروب هستند، با روشی کاملاً عقلی نتیجه می‌گیرد که شایسته‌ترین برای پرستش خداوندی است که افول و غروبی نداشته و آفریدگار تمام مظاهر طبیعی است.

با توجه به مطالب گفته شده، آیا متهم کردن قرآن کریم به مخالفت با عقل و مسائل عقلی نوعی بی‌انصافی نیست؟

در انتهای این بخش از بحث نتیجه‌گیری می‌شود که: قرآن به وضوح اهمیت عقل را در ادراک بشری روشن ساخته، هر چند وسائل ادراکی دیگر چون قلب و فؤاد و لب که عقل را همراهی می‌کنند، را نیز خالی از اهمیت نمی‌داند.

۲- قلب

کلمه قلب در شکل مفرد، مثنی و جمع بیش از ۱۳۰ بار در قرآن آمده است، و در بیشتر موارد مقصود از آن دستگاه ادراکی-معرفتی بسیار پیچیده‌ای است که وظایف متعدد و مختلفی داشته و گاهی نیز خصائص منحصر به فردی دارد که ملکات دیگر با آن مشارک نیستند. از تأمل در آیات قرآن دو وظیفه اساسی قلب به نحو برجسته‌ای جلب نظر می‌کند:

۱- ادراک و شناخت و علم

۲- ایمان و آنچه از عاطفه و وجدان و اراده بدان مربوط است.

ابتدا به اجمال به بررسی آیاتی می‌پردازیم که قلب را به عنوان انجام دهنده وظیفه حس و عقل معرفی می‌کند:

«أفلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها» (حج-۴۶)
 آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند.

«افلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أقبالها» (محمد-۲۴)

آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟

«وطیع الله علی قلوبهم فهم لایعلمون» (توبه-۹۳)

خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد، در نتیجه آنان نمی‌فهمند.

«ونطیع علی قلوبهم فهم لایسمعون» (اعراف-۱۰۰)

و بر دل‌هایشان مهر می‌نهادیم تا دیگر نشنوند.

«فانها لاتعمی الأبصار و لكن تعمی القلوب التی فی الصدور»

(حج-۴۶)

فقط دیدگان نیست که نابینا می‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها

هست [هم] نابینا می‌گردد.

با تأمل در آیات فوق به این نتیجه می‌رسیم که وظیفه ادراکی-

معرفتی قلب در درجه اول اهمیت قرار دارد. درآیه اول این قلب است که تعقل و اندیشه می‌کند. آیه دوم وظیفه قلب را تدبیر در قرآن کریم و آنچه از قصص امتهای گذشته و توحید و... در آن وجود دارد، می‌داند. در آیه سوم وظیفه قلب علم و دانش دانسته شده که با مهر گذاشتن بر آن از ادای این وظیفه مهم بازمانده است. و در آیه بعدی نیز از قلب خواسته است تا وظیفه ادراکی قوه سامعه را انجام دهد.

پس قلب مانند یک ملکه شناخت چون عقل، به تدبیر، تعقل و علم و چون حواس به ادراک امور می‌پردازد. اما قلب به عنوان جهاز خاص تفکر در انسان یک وظیفه ادراکی بسیار مهم انجام می‌دهد که عبارت است از «فقه»:

«لهم قلوبٌ لا یفقہون بها» (اعراف - ۱۷۹)

(چرا که) دل‌هایی دارند که با آن (حقایق را) دریافت نمی‌کنند.

«وطیع علی قلوبهم فہم لا یفقہون» (توبه - ۸۷)

و بر دل‌هایشان مهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند.

«... صرف اللہ قلوبہم بأنہم قومٌ لا یفقہون» (توبه - ۱۲۷)

خدا دل‌هایشان را (از حق) برگرداند، زیرا آنان گروهی هستند که

نمی‌فهمند.

«وجعلنا علی قلوبہم أکنۃ أن یفقہوہ...» (انعام - ۲۵)

و ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم که آن را درنیابند.

با بررسی کلمه فقه و شرایط آن کاملاً مشخص است که در قرآن

کریم فقه تنها به قلب نسبت داده شده است و به عقل و فؤاد و حواس

نسبت داده نشده است.

کلمه فقه ۲۰ مرتبه در صیغه‌های مختلف در قرآن آمده است:

«انظر کیف نصرّف الآیات لعلمہم یفقہون» (انعام - ۶۵)

بنگر، چگونه آیات (خود) را گوناگون بیان می‌کنیم باشد که آنان

بفهمند.

«قد فصلنا الآیات لقوم یفقہون» (انعام - ۹۸)

پس قلب در عرصه علم و حکمت، تعقل و تدبر می‌کند، می‌بیند، می‌شنود و می‌فهمد و در عرصه اعتقاد، ایمان می‌آورد، خضوع و خشوع دارد، وحی بر او نازل می‌شود، اطمینان حاصل می‌کند، ایمان را دوست دارد و به زینت آن مزین می‌شود.

و لذا این مفهوم از قلب با دیدگاه علمای لغت هم خوانی دارد که گفته‌اند: قلب، عقل و تفهم و تدبر است. و مهمتر از آن اینکه مکانت قلب برتر از عقل است، چرا که افزون بر ادراک و شناخت به وظایف ادراکی دیگر نیز مشغول است.

سهل بن عبدالله تستری (از صوفیان نخستین) درباره فقه القلب چنین می‌گوید:

«الْفِطْنَةُ بَابُ التَّوْفِيقِ، وَ هِيَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ الْفَقْهِ وَالْفَقْهُ فِي أَعْلَى عِلْمِينَ وَ هُوَ مَعْرِفَةُ الْغُيُوبِ» (الصقلى، ص ۲۸۱)

۴) لب

کلمه لب به صورت جمع و همراه با اولو (اولوالالباب) ۱۶ بار در قرآن آمده است که تأمل در آنها ما را به نتایج زیر رهنمون می‌شود:

قرآن کریم به اولوالالباب صفات و خصائص معینی بخشیده و آنها را به اوصاف زیر متصف ساخته است:

الف - ایمان:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا...» (طلاق، ۱۰)

پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید.

ب - هدایت و بشارت:

«... فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ

هَدَيْمَهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْأُولَوُ الْأَلْبَابِ» (زمر، ۱۷-۱۸)

پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن من گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

ج - یاد خداوند در تمامی احوال (ایستاده، نشسته و به پهلو خوابیده و تفکر در خلقت آسمانها و زمین ...)

«... لآیات لاولی الالباب (۱۹۰) الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار» (آل عمران، ۱۹۰ - ۱۹۱)

برای خردمندان نشانه‌هایی (قانع کننده) است، همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند (که): پروردگارا، اینها را ببوده نیافریده‌ای. منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. اولوالالباب با پیمودن این دو راه - ذکر و تفکر- به نتایج زیر می‌رسند:

الف- شناخت خالق هستی و اینکه او هستی را باطل و بیبوده نیافریده است.

ب - تقدیس و تسبیح خداوند با خطاب: سبحانک
۲- کثرت تذکر اولی الالباب، گواینکه تذکر وظیفه مخصوص اولی الالباب است.

«... إنما یتذکر اولوالالباب» (زمر، ۹ و رعد، ۱۹)

تنها خردمندانند که پند پذیرند.

«... ولیتذکر اولوالالباب» (ص، ۲۹ و ابراهیم ۵۲)

و خردمندان پند گیرند.

«... و ما یتذکر الا اولوالالباب» (آل عمران، ۷)

و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

۳- اولوالالباب در کنار تذکر توان درک اسرار برتر عبادات و تشریفات الهی را دارند و در سایه برخورداری از حکمت الهی جزو راسخان در علم بوده و به ملکوت آسمانها و زمین نظر دارند:

«و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون» (بقره، ۱۷۹)

و ای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است، باشد که به تقوا

ما آیات (خود) را برای مردمی که می‌فهمند به روشنی بیان کرده ایم. چنانکه می‌بینیم فقه همواره با قلب همراه بوده و فقه فقط به اهل ایمان نسبت داده شده است و خود کلمه قلب نیز به تنهایی در مورد مومنان به کار می‌رود.

از مهمترین بهره‌مندیهای قلب علاوه بر معرفت، ایمان و متعلقات آن از قبیل تقوی، خشوع و خضوع است:

«اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» (مجادله - ۲۲)

در دل اینهاست که (خدا) ایمان را نوشته.

«الم یأں للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله...» (حدید - ۱۶)

آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دلپایشان به

یاد خدا نرم (و فروتن) گردد.

«... فَتَخْبِتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ...» (حج - ۵۴)

و دلپایشان برای او خاضع گردد.

«ذلک و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» (حج - ۲۲)

این است (فرائض خدا) و هر کس شعائر خدا را بزرگ دارد در

حقیقت، آن (حاکمی) از پاکی دلهاست.

«... ولما یدخل الایمان فی قلوبکم...» (حجرات - ۱۴)

هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است.

اما قلب به تنهایی یک وظیفه مهم دیگر دارد و آن عبارت است از

دریافت وحی.

«... فانه نزله علی قلبک باذن الله...» (بقره - ۹۷)

چراکه او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است.

«نزل به الروح الامین * علی قلبک لتکون من المنذرين»

(شعراء، ۱۹۳-۱۹۴)

روح الامین آن را بر دلت نازل کرد تا از (جمله) هشدار دهندگان

باشی.

در کنار وظایف دیگری که ذکر شد، وظیفه دیگر قلب مرحله‌ای

بالاتر از ایمان است یعنی حالت اطمینان:
 «و اذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحى الموتى قال او لم تومن قال
 بلى ولكن لیطمئن قلبى» (بقره- ۲۶۰)
 و (یاد کن) آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده،
 چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت:
 چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.
 «الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن
 القلوب» (رعد- ۲۸)

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام
 می‌گیرد، آگاه باش که به یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.
 «و ما جعله الله الا بشرى لكم و لتطمئن قلوبکم به ...» (آل
 عمران- ۱۲۶)

و خدا آن (وعده پیروزی) را، جز مژده‌ای برای شما قرار نداد تا
 (بدین وسیله شادمان شوید) و دل‌های شما بدان آرامش یابد.
 چنانکه قبلاً به اجمال ذکر شد، فقه القلب مرتبط با ایمان بوده و
 قرآن عقل را به عنوان وسیله‌ای از وسائط معرفت در کنار قلب قرار
 داده و برای آن از نظر روش و منهج عقلی اهمیت خاص قائل شده
 است.

از دیدگاه فخر رازی (ص.ص ۵۴-۵۲) نیز قوای ادراکی انسان به
 دو قسم تقسیم می‌شود:

«قسم اول در نهایت کمال و اشراق بوده و از لحاظ کمی و کیفی
 با سایر قوای عقلی متفاوت است و در شناخت حقائق اشیاء از تعلم
 و استعانت از غیر بی‌نیاز است، اما قسم دوم در کسب علوم فکری نیاز
 به محافظت از لغزشها و انحرافات دارد و قلب در آیه «ان فی ذلک
 لذکری لمن کان له قلب» اشاره به قسم اول داشته و جهت نشان دادن
 عظمت و شکوه قلب آن را به صورت نکره آورده است.»
 از دیدگاه مفسران دیگر نیز قلب در آیه مذکور به معنای عقل است.

گرایید.

«... ان فی ذلک لذکری لا ولی الا للباب» (زمر، ۲۱)

در این امر برای خردمندان یادآوری است.

۴- و نهایتاً قرآن به تفوق و برتری لب بر عقل اشاره کرده، چرا که لب به سان عقل به تفکر و تدبیر می‌پردازد اما در سایه حکمت و نور هدایت الهی تذکر صفت اختصاصی اوست. این مطلب ارتباط عمیق قلب و لب را نیز روشن می‌سازد، همانطور که پیش از این بیان شد فقه به قلب- آنهم به شرطی که مومن باشد- اختصاص داشته و تذکر نیز وظیفه اختصاصی لب است.

۵) فؤاد

کلمه فؤاد به معنای ملکه ادراک و شناخت ۱۶۰ بار در قرآن کریم آمده است:

«ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً» (اسراء، ۳۶)

چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

با بررسی آیه و بخصوص صدرآن انسان در می‌یابد که فؤاد در کنار وسائط دیگر معرفتی قرار گرفته است. و آنچه این مطلب را تأکید می‌کند اینکه قرآن کریم در جایگاه دیگری فؤاد را در کنار قوای ادراکی دیگر که مستوجب شکر خالق است، ذکر می‌کند:

«... و جعل لکم السمع والابصار والافئدة قليلاً ما تشكرون» (سجده، ۹)
و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد، چه اندک سپاس می‌گذارید.

اما وظیفه اختصاصی فؤاد رؤیت است:

«ما کذب الفؤاد ما رای...» (نجم، ۱۱)

آنچه را دل دید انکار (ش) نکرد.

آیاتی از قرآن وظایف دیگری غیر از ادراک و شناخت برای فؤاد ذکر کرده‌اند که آن را از عقل و حواس متمایز ساخته و تا اندازه‌ای به کارکرد قلب نزدیک می‌کند.

«و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لثبیت به فؤادک» (فرقان، ۳۲)

و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟ این گونه (ما آن را به تدریج نازل کردیم) تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم.

«و کلاً نقص علیک من ابناء الرسل ما نثبت به فؤادک» (هود، ۱۲۰) و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران (خود) را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم.

«مہطعین مقنعی رؤسہم لایرتلن الیہم طرفہم و افندتہم ہواء» (ابراہیم، ۴۳)

هراسان، سرها به بالا گرفته، بی آنکه چشم برهم زنند و دل‌هایشان تہی است [ترسیده‌اند].

علمای لغت نیز فؤاد را به معنای قلب یا عقل گرفته‌اند. (ابن منظور ص. ۳۳۰ و ۳۲۹) ایشان خصوصیات مشترک فؤاد و قلب و عقل و لب را در نظر گرفته‌اند اما به اختصاصات آنها تصریح نکرده‌اند. فقه مختص قلب، تذکر مختص لب و رؤیت مختص فؤاد است. علماء لغت و مفسران به این مورد با صراحت اشاره نکرده‌اند و فقط مابین این ملکات به نوعی فرق قائل شده‌اند.

منابع:

- ۱- قرآن مجید با ترجمه محمد مهدی فولادوند (در برخی موارد ترجمه فولادوند با ترجمه بهاء الدین خرمشاهی تطبیق داده شده و از ترجمه خرمشاهی استفاده شده است).
- ۲- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، الرسالة السبعینیة- ۱۹۵۸، مصر
- ۳- ابن رشد، مناهج الادلة فی عقاید الملة، به تحقیق محمود قاسم، مصر - بی تا.
- ۴- ابن منظور، لسان العرب، بیروت، بی تا.
- ۵- اقبال لاهوری، محمد، تجدیدالتفکرالدینی فی الاسلام، ترجمه: عباس العقاد، لجنة الترجمة بمصر.
- ۶- رازی، فخرالدین، النفس والروح و شرح قواهما: تحقیق دکتر محمد المعصومی - طبع اسلام آباد.
- ۷- سید قطب، خصائص التصور الاسلامی و مقوماته - طبع دار الشروق - بی تا.
- ۸- الصقلی - ابوالقاسم عبدالرحمن، الشرح و البیان لما أشکل من کلام سهل، نسخه خطی.
- ۹- الکندی، ابواسحاق یعقوب، الرسائل الفلسفیه، تحقیق: د. ابی ریده.



یادداشت های ویراستار:

[۱]- به نظر می رسد مؤلف کتاب آیه غیرمرتبطی با موضوع بحث برای تبیین سخن خود آورده است. چرا که آیات مورد اشاره که در آنها از صفات خدا، روح، زمان قیامت و ... سخن گفته شده است جزء آیات مشابه قرآن محسوب نمی شود.

[۲]- چهار استدلالی که مؤلف آنها را تعابیر مختلف یک دلیل خوانده، با هم تفاوت دارند. دلیل (۲) همان برهان حدوث متکلمان است، دلیل (۳) برهان وجوب و امکان فلاسفه است. فلاسفه ملاک نیازمندی ممکن به واجب را حدوث نمی دانند بنابراین این دو برهان در یک راستا نیستند. دلیل (۴) نیز همان برهان نظم است که از دیدگاه فلاسفه قدرت اثبات وجود خدا را ندارد (رکن: تبیین براهین اثبات خدا نوشته: استاد جوادی آملی)

[۳]- اعتقاد آئین زردشتی به ثنویت به صورتی که مؤلف کتاب مطرح کرده، ساده کردن مسئله است در حالی که این بحث نیاز به دقت بیشتری دارد. جهت اطلاع بیشتر به کتاب و بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی نوشته بابک عالیخانی، صفحه ۱۴ رجوع شود.

